

Analyzing the Concept of “New Islamic Civilization”**with a Semantic Approach**

Received: 11/08/2022

Accepted: 31/05/2022

Mohammad Reza Ebrahimnezhad*/ Mohammad Pourabbas**

(11-32)

No doubt, talking about new Islamic civilization and presenting any plan or theory about it, first requires a correct and true understanding of the concept of civilization. Civilization is a familiar word and at the same time vague and controversial whose nature is discussed and a lot of viewpoints are presented about it; however, in the present research. We have tries to analyze the concept of civilization semantically and also investigate its Islamic and new attributes using analytical method and a critical approach. In order to achieve this goal, first by referring to the viewpoint of lexicographers and also the ideas and thoughts of civilization theorizers, in addition to criticizing some of these viewpoints, a new and comprehensive theory is presented in accordance with the lexical meaning; and then we have explained that the Islamic and new adjectives used for civilization show its opposition to west civilization and its contrariness to the Islamic civilization.

Keywords: Civilization, Culture, Semantic, New Islamic Civilization.

* Associate Professor of Islamic Studies, Allameh Tabatabai University, Tehran, Iran - Ebrahimnejad@atu.ac.ir

** Doctorate in theoretical foundations of Islam, Allameh Tabatabai University, Tehran, Iran (corresponding author)-
mpoor30@yahoo.com



واکاوی مفهوم «تمدن نوین اسلامی» با رویکرد معناشناختی

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۷/۰۳

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۹/۱۱

محمد رضا ابراهیم‌نژاد*

محمد پورعباس**

(۱۱-۳۲)

چکیده

بی‌گمان، سخن گفتن از تمدن نوین اسلامی و ارائه هر طرح و نظریه‌ای در این باره، نخست مستلزم درک صحیح و واقعی از مفهوم تمدن است. تمدن واژه‌ای آشنا، در عین حال مبهم و پرمناقشه است که دربارهٔ چیستی آن گفت‌وگوهای بسیاری انجام شده و دیدگاه‌های فراوانی ارائه گردیده است. در این پژوهش کوشیده‌ایم با روشی تحلیلی و رویکردی - انتقادی ضمن واکاوی مفهوم تمدن از حیث معناشناختی، مسئلهٔ اسلامیت و نوین بودن آن را بررسی کنیم. برای رهیافت به این مهم نخست با مراجعه به دیدگاه اهل لغت و فرهنگ‌نامه‌نویسان و نیز آرا و اندیشه‌های نظریه‌پردازان تمدنی ضمن نقد برخی دیدگاه‌ها، هماهنگ با معنای لغوی نظریه‌ای جامع و جدید ارائه نموده؛ و در ادامه تبیین کرده‌ایم که نقیذ تمدن به پسوند اسلامیت و نوین بودن گویای تقابل تمدن مزبور با تمدن غرب و تغایر آن با تمدن اسلامی است.

واژگان کلیدی: تمدن، فرهنگ، تمدن نوین اسلامی، معناشناسی

* دانشیار معارف اسلامی دانشگاه علامه طباطبایی، تهران، ایران * Ebrahimnejad@atu.ac.ir

** دانش آموخته دکتری مبانی نظری اسلام دانشگاه علامه طباطبایی، تهران، ایران * (نویسنده مسئول) - mpoor30@yahoo.com

بیان مسئله

کلیدواژه تمدن در میان قشرهای گوناگون مردم، اعم از مردم کوچه و بازار و اندیشمندان و نظریه‌پردازان تمدنی (اعم از دانشمندان جامعه‌شناسی، انسان‌شناسان، فیلسوفان تاریخ و باستان‌شناسان) در مراکز علمی و پژوهشی، و نیز رجال و نظریه‌پردازان سیاسی در جوامع گوناگون به گونه‌ای گسترده کاربرد داشته و دارد. این مسئله، به ویژه در سال‌های اخیر و پس از پیروزی انقلاب اسلامی، در پاره‌ای جوامع و در میان برخی نخبگان علمی و فرهنگی نمود بیشتری داشته و ذهن نظریه‌پردازان کلان اجتماعی و سیاسی را به خود مشغول کرده است. ارائه نظریه گفت‌وگوی تمدن‌ها از سوی رئیس‌جمهور ایران اسلامی جناب آقای خاتمی و نامگذاری سال ۲۰۰۱ م به سال گفت‌وگوی تمدن‌ها، نظریه برخورد و جنگ تمدن‌های ساموئل هانتینگتون، نظریه موج سوم آلوین تافلر و طرح پایان تاریخ فوکویوما و نیز ارائه آموزه تمدن نوین اسلامی از سوی مقام معظم رهبری داماد که هر یک به گونه‌ای ناظر به مباحث تمدنی هستند نمونه‌هایی است که می‌توان برشمرد.

ولی به‌راستی ماهیت و حقیقت تمدن چیست و به چه معناست؟ و مقصود از پسوند نوین بودن و اسلامیت در نظریه تمدن نوین اسلامی چیست؟ این پرسش‌ها و پرسش‌هایی از این دست باید پیش از هر پژوهشی و نیز هرگونه گفتار و طرحی در باب تمدن و نیز تمدن نوین اسلامی مورد توجه قرار گیرد.

البته درباره تعریف مفهومی تمدن فراوان سخن گفته شده است؛ افزون بر تمدن‌پژوهانی همچون اسوالد اشپینگلر، آرنولد توین بی، پی‌تریم سوروکین، دنی‌کوش، هنری لوكاس، فوکوتساوا یوکیچی، ویل دورانت، مالک بن‌نبی، هانتینگتون و... که با رویکردهای گوناگون به تبیین این مهم پرداخته‌اند، از پژوهشگرانی چون احمد صدری در مفهوم تمدن و لزوم احیای آن در علوم اجتماعی، محمدتقی کرمی قهی و همکاران ایشان در کتاب جستاری نظری در باب تمدن، چنگیز پهلوان در فرهنگ و تمدن، حبیب‌الله بابایی در بخش آغازین کاوش‌های نظری در الهیات و تمدن تحت عنوان «ماهیت تمدن» و... می‌توان نام برد که هر یک به گونه‌ای از تمدن و چیستی آن سخن گفته‌اند. همچنین، پژوهشگرانی چون

علی اکبر ولایتی، محمدرضا کاشفی، فاطمه جان‌احمدی، زهرا اسلامی فرد، شهاب‌الدین دمیرچی و... که سویه فکری آن‌ها بررسی تاریخ فرهنگ و تمدن اسلامی است نیز، بخشی از کتاب خود را به این مهم اختصاص داده‌اند. افزون بر مقالاتی که به گونه‌ای در آن‌ها اشاره‌هایی به مسئله تمدن شده، آثاری همچون آفاق تمدنی انقلاب اسلامی اثر جلال درخشه، تفکر و تمدن (تأملی در تمدن نوین اسلامی) نوشته موسی نجفی، مجموعه مقالاتی که در قالب گفت‌وگوی تمدن‌ها با عناوین مختلف منتشر شده و... که عموماً کار گردآوری مقالات را در اثر خود دنبال نموده‌اند، از چستی تمدن نیز سخنی به میان آورده‌اند. فرهنگ و شبه‌فرهنگ نوشته محمدعلی اسلامی ندوشن، زمینه فرهنگ‌شناسی اثر محمود روح‌الامینی و آثاری از این دست که مسئله تمدن را در ارتباط با فرهنگ مورد مذاقه قرار داده‌اند نیز به گونه‌ای به بحث از چستی تمدن پرداخته‌اند.

باوجود این باید به دو نکته اشاره کرد: نخست اینکه در تمام آثار پیش‌گفته «تمدن» بدون هرگونه پسوند و قیدی مورد بررسی قرار گرفته و اشاره‌ای به مسئله اسلامیت و نوین بودن آن نشده است؛ دوم اینکه با همه تلاش‌های انجام شده درخور تقدیر در این باره به نظر می‌رسد که پژوهش‌های مزبور آن‌ها درباره چستی تمدن غیرجامع و آمیخته با نقص و کاستی بوده و تأملات بیشتر و نگاه جامع‌تری را می‌طلبد.

واژه تمدن در بستر تاریخ فکر و اندیشه بشری

هرچند واقعیت تمدن و مفهوم آن به طور عام از دیرباز در میان جوامع بشری وجود داشته و انسان‌ها در طول زندگی خود، تمدن‌های بسیاری را تجربه نموده‌اند، لیکن این واژه و مفهوم اصطلاحی آن واژه‌ای نوپا و جدید است، که کاربرد آن در غرب و شرق از تاریخی کهن برخوردار نیست.

مطالعه آثار و نوشته‌های اندیشمندان و متفکرانی که در حوزه فرهنگ و ادب پارسی از خود آثاری به جا گذاشته‌اند، گویای آن است که خواجه‌نصیرالدین طوسی (۵۹۷-۶۷۲ق) از جمله نخستین رجال و شخصیت‌های علمی مسلمان است که واژه تمدن را در زبان پارسی به کار گرفته و آن را معنی و شرح داده است؛ وی در اخلاق ناصری می‌نویسد:

چون وجود نوع، بی‌معاونت، صورت نمی‌بندد، و معاونت، بی‌اجتماع محال است، پس نوع انسان بالطبع محتاج بُود به اجتماع، و این نوع اجتماع را که شرح دادیم، «تمدن» خوانند و «تمدن» مشتق از مدینه بُود و مدینه موضع اجتماع اشخاص بُود که به انواع حرفتها و صناعات تعاونی که سبب تعیش بُود زندگی می‌کنند... و این است معنی آنچه حکما گویند: «الانسان مدنی بالطبع؛ یعنی محتاج بالطبع الی الاجتماع المسمی بالتمدن» (خواجه نصیرالدین طوسی، بی‌تا: ۲۰۹ - ۲۱۰).

مرادف معنایی تمدن در ادبیات عرب «العمران» و «الحضارة» است و نخستین بار ابن‌خلدون (۷۳۲ - ۸۰۸ق) اندلسی آن را به همین معنا به کار برد. وی از نخستین دانشمندان علم الاجتماع است که به طور خاص جامعه بشری را از حیث آنچه امروز آن را تمدن می‌نامیم، مورد تحلیل و بررسی قرار داده (نجفی، ۱۳۹۱: ۱۲۰)؛ از این رو، ابن‌خلدون را نخستین تحلیلگر بزرگ تمدن در دوره پیشامدرن دانسته‌اند (آوتویت و باتامور، ۱۳۹۲: ۲۸۲).

واژه تمدن در لغت‌نامه‌های انگلیسی نیز پیشینه‌چندانی ندارد (دانیل، ۱۳۶۳: ۱۰). امروزه در لغت و زبان اروپایی و لاتین اصطلاح «Civiltas» به معنای ملت است، نقش معنایی «تمدن» را ایفا می‌نماید (یوکیچی، ۱۳۷۹: ۱۲۰). مفهوم نوین تمدن که بر پایه دو اصطلاح «Civilise» (متمدن) و «Civiliser» (متمدن کردن) شکل گرفته (پهلوان، ۱۳۸۸: ۳۷۶) برای نخستین بار در سده هجدهم و در عصر روشنگری پدید آمده است (توسی، ۱۳۷۷: ۱۵)؛ چنان‌که هانتینگتون می‌گوید، مفهوم «تمدن» را نخستین بار اندیشمندان فرانسوی سده هجدهم در برابر مفهوم «بربریت» به کار بردند و جامعه متمدن به این دلیل با جامعه بدوی فرق داشت که اسکان یافته، شهری و باسواد بود؛ متمدن بودن مطلوب بود و متمدن نبودن ناخوشایند (هانتینگتون، ۱۳۸۰: ۳۹).

چیستی مفهوم تمدن

پژوهنده می‌پرسد: «معنای این چیزی که تمدن می‌نامیم چیست؟» پاسخ این پرسش دشوار است؛ زیرا راه به مسائل فلسفی می‌برد (لوکاس، ۱۳۸۲: ج ۱، ۲۳)؛ دشواری توصیف تمدن با عبارت‌هایی مشخص، موجب شده کسانی یافت شوند که راه افراط پیموده و بر سر بود و

نمود تمدن مشاجره‌هایی داشته باشند (یوکیچی، ۱۳۷۹: ۱۱۹)؛ ولی واقعاً تمدن به چه معناست و از چه ساختارها و مؤلفه‌های مفهومی تشکیل شده است؟ برای پاسخی درخور، تلاش نموده‌ایم از دو راه مراجعه به دیدگاه اهل لغت و فرهنگ‌نامه‌نویسان و نیز آراء و اندیشه‌های نظریه‌پردازان تمدنی، ضمن تحلیل مفهومی این واژه تاحدودی گره‌گشای این مسئله بوده و گام‌هایی در جهت دستیابی به معنای این واژه برداریم.

الف) مفهوم تمدن از دیدگاه اهل لغت و فرهنگ‌نامه‌نویسان

«تمدن»، بر وزن «تَفَعَّلَ»، واژه‌ای عربی است که از ریشه «مدن» و «مدینه» اشتقاق یافته و در آن باتوجه به معنای عبارت «مَدَنَ بِالْمَكَانِ» مفهوم سکونت و اقامت در جای خاص، و باتوجه به معنای عبارت «مَدَّنَ الْمَدَائِنَ»، مترادف «مَصَّرَ الْأَمْصَارَ»، مفهوم آبادسازی یا آبادی لحاظ شده است (ر.ک. جوهری، ۱۳۷۶، ج ۶: ۲۲۰۱؛ ابن منظور، ۱۴۱۴، ج ۱۳: ۴۰۲)؛ امروزه در زبان عربی واژه «حضارت» نقش معنایی واژه «تمدن» را ایفا می‌کند، و خود کمتر در زبان عربی معاصر به کار می‌رود (آذرنگ، ۱۳۹۰: ۱۵؛ ابراهیم مصطفی و...، ۱۴۱۰: ۸۵۹)، راغب در مفردات در معنای «حَضَارَةٌ» می‌نویسد: «الْحَضْرُ شَهْرَنْشِينِي، نَقْطَةُ مَقَابِلِ الْبَدْوِ يَعْنِي رُوسْتَانِشِينِي اسْت. حِضَارَةٌ وَحَضَارَةٌ، سَكُونَتٌ فِي شَهْرِ اسْت؛ مَانِدٌ بِدَاوَةَ وَبَدَاوَةَ يَعْنِي سَكُونَتٌ وَزَنْدُكِي فِي رُوسْتَا وَبِيَابَانَ» (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۲۴۱).

در کتاب‌های لغت و فرهنگ‌نامه‌های پارسی نیز برای «تمدن» معانی گوناگونی ذکر شده است: «تمدن» در لغت‌نامه دهخدا به معنای «تَخَلَّقَ بِه اخلاق اهل شهر و انتقال از خشونت و جهل به حالت ظرافت و انس و معرفت» آمده است؛ محمد معین افزون بر معنای یادشده، از آن به «همکاری افراد یک جامعه در امور اجتماعی، اقتصادی، دینی، سیاسی و...» یاد می‌کند (معین، ۱۳۶۰، ج ۱: ۱۱۳۹)؛ حسن عمید نیز معنایی چون «شهرنشین شدن، خوی شهر گزیدن و به اخلاق مردم شهر آشنا شدن، زندگانی اجتماعی، همکاری مردم با یکدیگر در امور زندگانی و فراهم ساختن اسباب ترقی و آسایش خود» را برای این واژه بیان نموده است (عمید، ۱۳۶۳: ۴۲۰)؛ همچنین از دیگر معانی تمدن نزد ادیبان و فرهنگ‌نامه‌نویسان، تربیت و ادب است (دهخدا، ۱۳۴۳: ۹۴۲).

معادل لاتین تمدن واژه سیویلیزیشن (Civilization)، مشتق از واژه سیولا (civla) است که در مقابل وحشیگری بوده و از کلمه Civitas و Civis به معنای شهر و شهرنشینی گرفته شده است (آذرنگ، ۱۳۹۰: ۱۵؛ حجازی، ۱۳۵۰: ۱۹ و ۲۰).

دقت و تأمل در معانی پیش گفته ما را به این مهم رهنمون می‌سازد که در بیشتر تعریف‌های لغوی ارائه شده برای واژه «تمدن» نخست، بر دو مقوله شهرنشینی و زندگی شهرنشینانه تأکید شده و دوم، مقابل معنایی این واژه بدویت (صحرائنشینی) و بربریت (توحش و وحشیگری) معرفی شده است؛ بنا بر این دریافت از معنای تمدن، جامعه‌ای متمدن است که مردم آن در شهر اقامت داشته و خلق و خوی شهری به خود گرفته باشند؛ یا به عبارتی، جامعه متمدن، جامعه‌ای غیربدوی و غیروحشی خواهد بود.

پرواضح است که تنها شهرنشینی و شهری‌گری نمی‌تواند مبین تمام مقصود از مفهوم تمدن باشد؛ بلکه این دو مقوله معنایی (اقامت در شهر و خوی شهری‌گری داشتن) به مثابه نماد خاصی از زندگی اجتماعی، حقیقتی را به ما منتقل می‌کند که فهم مشخصات و ویژگی‌های هر یک از این دو مقوله به منزله پلی خواهد بود برای دستیابی به مفهوم تمدن.

باتوجه به مفهوم تمدن و زندگی شهری پاسخ به دو پرسش پیش از هر بحثی حائز اهمیت است: نخست اینکه زندگی در شهر دارای چه مشخصات و ویژگی‌هایی است؟ دوم اینکه وجوه تمایز و مؤلفه‌های بازشناسی خلق و خوی شهری از غیر آن چیست؟ باتوجه به ساده و ابتدایی بودن زندگی بدوی و صحرائنشینی، شاید بتوان از یکجانشینی و اقامت در واحد اجتماعی بزرگ‌تر، آبادی و توسعه‌یافتگی و گسترده‌ی روابط میان افراد، پیچیدگی زندگی شهری، برخورداری از نظام اجتماعی و پیشرفته‌تر به مثابه بارزترین مشخصات زیست در شهر، و از مقوله‌هایی چون تربیت اجتماعی، پرهیز از خشونت در رفتار و قانونمند و باسواد بودن به عنوان وجوه تمایز خلق و خوی شهری با جامعه بربر و وحشی نام برد. در واقع، زیستن در شهر، یا زندگی شهرنشینانه بیانگر گونه‌ای پیشرفت و توسعه مادی و معنوی در زندگی انسان شهری است که می‌توان آن را از مفهوم تمدن در معنای لغوی آن دریافت.

ب) مفهوم تمدن در اندیشه نظریه‌پردازان تمدنی

صاحبان اندیشه در حوزه مطالعات تمدنی درباره چیهستی تمدن بسیار سخن گفته و در تحلیل مفهومی این واژه معانی متعددی بیان نموده‌اند؛ البته هدف این نوشتار تنها بازگویی و برشمردن تعاریف درباره چیهستی تمدن نیست؛ بلکه برآنیم تا با تأمل و دقت نظر در مجموع تعاریف ارائه شده و دستیابی به منشأ و خاستگاه این تکثر، دریافتی جامع از مفهوم تمدن به دست دهیم.

مطالعه اجمالی دیدگاه‌های ارائه شده گویاست که فزونی تعریف‌های یادشده، افزون بر خاصیت واژگانی از این دست در علوم اجتماعی، غالباً از گونه‌گونی رشته‌ای و مطالعاتی پژوهشگران عرصه تمدن با سطوح فکری مختلف و شرایط و اقتضائات زمانی و مکانی خاص ناشی شده است؛ این مسئله موجب شده تا هریک از آنان از زاویه و منظری خاص به تمدن و مباحث پیرامون آن نگریده، تلقی و برداشت‌های متفاوتی از این واژه داشته باشند؛ با این حال، شاید با اندکی چشم‌پوشی بتوان مجموع دیدگاه‌های ارائه‌شده را ذیل چهار مقوله و عنوان کلی دسته‌بندی نموده و با نقد و بررسی هریک به درکی بهتر و فهمی دقیق‌تر از مفهوم تمدن دست یافت.

۱. فهم تمدن از دریچه ارتباط و نسبت آن با فرهنگ

پیوند تنگاتنگ آغازین بین دو واژه فرهنگ و تمدن در پاره‌ای زبان‌ها و در میان برخی جوامع و نیز پیوستگی و درهم‌تنیدگی معنایی این دو واژه با یکدیگر موجب شده تا گروه بسیاری از تمدن‌پژوهان و نظریه‌پردازان تمدنی، فهم و تعریف خود از تمدن را در پیوند و نسبت با فرهنگ و با عنایت به تفاوت‌ها و تشابهات مفهومی میان آن دو بیان نمایند.

تأمل در دیدگاه‌های ارائه‌شده، گویای آن است که این دست از پژوهشگران در نسبت‌سنجی معنایی میان این دو واژه، رهیافت یگانه ارائه نموده و نوعی تکثر رأی و نظر میان آنان مشاهده می‌شود:

گروهی براین باورند که دو واژه، فرهنگ و تمدن به حوزه معناشناختی واحدی تعلق داشته و تا اندازه‌ای مفاهیم یکسانی را بازتاب می‌دهند؛ در این پیوند، ادوارد تایلور در کتاب

فرهنگ اولیه از جمله شخصیت‌هایی است که فرهنگ و تمدن را به یک معنا به کار برده است (روح‌الامینی، ۱۳۶۵: ۴۸)؛ همچنین گی‌روشه تفکیک تمدن از فرهنگ را به کلی منکر شده و جدایی آن دو را کاملاً امری مصنوعی و نامعقول می‌داند؛ برای همین نیز ایشان از کاربرد تمدن، در برابر فرهنگ پرهیز می‌کند (روشه، ۱۳۷۰: ۱۲۰)؛ زیگموند فروید نیز با جداسازی و رو در رو قرار دادن دو مفهوم فرهنگ و تمدن مخالفت می‌کند؛ او در یکی از آثار خود به نام آینده یک وهم می‌نویسد: «فرهنگ بشری یعنی هر آنچه که زندگی بشر را از شرایط حیوانی و زندگی جانوران متمایز می‌سازد - و من از تفاوت گذاشتن میان فرهنگ و تمدن بیزارم...» (پهلوان، ۱۳۸۸: ۳۷۱).

عده‌ای دیگر نیز هرچند دو واژه فرهنگ و تمدن را از نظر مفهوم یکسان تصور نموده‌اند، در عین حال قلمرو معنایی هر یک از آن دو را به لحاظ سعه و ضیق و دامنه شمول و گستردگی، متفاوت دانسته‌اند؛ چنان‌که هنری لوکاس در دیباچه کتاب تاریخ تمدن، تمدن و فرهنگ را هم‌معنا می‌داند و تنها تفاوت میان آن‌ها را به قلمرو معنایی آن دو باز می‌گرداند؛ وی فرهنگ را به لحاظ مفهومی محدودتر از تمدن در نظر گرفته، برای تمدن معنایی فراگیر قائل شده است (لوکاس، ۱۳۶۶، ج ۱، ۱۹ - ۲۰)؛ گلین دانیل نیز در فصل نخست کتاب تمدن‌های اولیه از سه مرحله فرهنگی توحش، بربریت و تمدن نام می‌برد؛ او واژه‌های تمدن و فرهنگ را هم متناوباً و برای یک منظور به کار گرفته است و در توضیح آن به گزارش از پروفیسور کروبر (۱۹۶۰ - ۱۸۷۶م) می‌نویسد:

دو اصطلاح تمدن و فرهنگ، در اینجا دربرگیرنده یکدیگرند و اساساً در برخی موارد با تفاوت‌هایی جزئی، مترادف، نه متباین و متضاد با یکدیگر به کار رفته‌اند؛ زیرا هردو به گونه‌ای بیانگر سطوح گوناگون و متمایز موضوعی مشابه‌اند. معمولاً تمدن متضمن معنی پیشرفت عالی یک جامعه مترقی است و فرهنگ نیز اصطلاح متداول و کلی‌تر در همین زمینه است. این دو واژه بطور همسان به میراث‌های جوامع و بازمانده‌های عالی و دانی آنان اطلاق‌پذیر است. هر جامعه بشری فرهنگ خاص خود را دارد؛ خواه ساده، خواه پیچیده، برای فرهنگ‌های عظیم‌تر، اصطلاح تمدن کاربرد متداول‌تری است (دانیل، ۱۳۶۳: ۱۱-۱۲).

مارسل موس نیز تفاوت بین پدیده ساده فرهنگی و پدیده تمدن را در اندازه و گستردگی واقعیت خارجی آن‌ها دانسته و معتقد است که تمدن، مافوق مسئله ملی است و از محدوده ملت تجاوز می‌کند؛ وی در تعریف تمدن می‌نویسد: «واژه تمدن مجموعه‌ای است به قدرکافی بزرگ از پدیده‌های شهرنشینی و به قدر کافی متنوع و به قدرکافی بااهمیت از نظر کمی و کیفی و معمولاً بین چند جامعه مشترک است» (روح‌الامینی، ۱۳۶۵: ۴۹ - ۵۰).

آموزه جنگ تمدن‌ها از سوی ساموئل هانتینگتون نیز تفاوت فرهنگ و تمدن را تنها در اندازه آن‌ها دانسته است؛ وی در پاسخ به این پرسش که هنگامی از یک تمدن سخن می‌گوییم منظورمان چیست؟ می‌گوید: «تمدن موجودیتی فرهنگی است» (هانتینگتون، ۱۳۷۴: ۴۸)؛ وی براین باور است که تمدن و فرهنگ به شیوه زندگی انسانها مربوط‌اند و تمدن حکم گسترده فرهنگ است و هر دو دربردارنده ارزش‌ها، باورها، نهادها و شیوه اندیشیدن نسل‌های متوالی در یک جامعه‌اند (همو، ۱۳۸۰: ۴۰)؛ ازاین‌رو، وی تمدن را مرحله تکامل یافته فرهنگ دانسته و می‌نویسد:

تمدن بالاترین گروه‌بندی فرهنگی و گسترده‌ترین سطح هویت فرهنگی است که انسان از آن برخوردار است؛ تمدن هم باتوجه به عناصر عینی و مشترک (زبان، تاریخ، مذهب، سنت‌ها و نهادها) تعریف می‌شود و هم باتوجه به وابستگی و قرابت‌های ذهنی و درونی انسان‌ها (همان، ۱۳۷۴: ۴۸).

این طیف فکری، تمدن را شمول‌گراترین واحد فرهنگی می‌داند که بشر به آن تعلق دارد؛ ازاین‌رو، در رویارویی با هر فردی نخستین شناختی که می‌توانیم از هویت او به دست می‌آوریم این پرسش است که «به کدام تمدن تعلق دارد؟».

در برابر دو دیدگاه پیشین، تمدن‌پژوهانی را می‌توان یافت که تمدن و فرهنگ را از نظر معنا و مفهوم، مغایر و دو مقوله جدا از هم دانسته‌اند، بی‌آنکه هرگونه ارتباط و پیوندی میان آن دو قائل شوند؛ آنان بر این باورند که این دو واژه دربردارنده دو پیام متفاوت بوده و به دو حوزه معنایی جدا از هم تعلق دارند. البته، این ناهمسانی معنایی میان فرهنگ و تمدن به گونه‌های مختلف خود را در اندیشه نظریه‌پردازان این حوزه نمایان کرده است. برپایه تفسیری از این ناهمگونی، فرهنگ، معطوف به وضع معنوی، معنایی و غیرمادی زندگی

جوامع، همچون آئین‌ها، آداب، زبان، دین، دانش و... بوده و تمدن ناظر به وضع مادی و عینی آن، مانند معماری، شهرسازی، فناوری و... است؛ در این نگاه ارزشها، آداب و نگرشها، بخش فرهنگی زندگی را تشکیل می‌دهند و آثار ماندگار، ابزارها و شهرها حضور تمدنی دارند.

آلفرد وبر تمدن را با کارکردهای عینی، فنی و اطلاعاتی جامعه یکی دانست و فرهنگ را با امور ذهنی، مانند دین، فلسفه و هنر (آشوری، ۱۳۸۰: ۴۱). نوربرت الیاس نیز تمدن را در پیوند با جلوه‌های بیرونی زندگی آدمی می‌داند (کریمی قهی و همکاران، ۱۳۸۶: ۳۴)؛ اوسوالد اسپنگلر هم یکی از طرفداران این تفسیر به‌شمار می‌آید (روح‌الامینی، ۱۳۶۵: ۱۴ - ۱۵). گروهی از دانشوران نیز تمدن را پیشرفت انسان در هیئت اجتماع، و فرهنگ را ناظر به تکامل فردی می‌دانند. دنی کوش معتقد است:

هر دو واژه (فرهنگ و تمدن) به حوزه معناشناختی واحدی تعلق دارند و مفاهیم بنیادین یکسانی را بازتاب می‌دهند. این دو واژه هر چند گاه همراه یکدیگرند، با این حال کاملاً معادل نیستند. «فرهنگ» بیشتر یادآور پیشرفت‌های انفرادی است و «تمدن» یادآور پیشرفت‌های جمعی (کوش، ۱۳۸۱: ۱۳-۱۶).

به نظر مک ایور فرهنگ معادل است با بیان حالات زندگی (ایدئولوژی، دین و ادبیات) و تمدن عبارت است از تشکل جامعه، نظام و کنترل وضعیت اجتماعی (روح‌الامینی، ۱۳۶۵: ۴۹). کروبر نیز به گونه‌ای دیگر این تغایر معنایی را بیان نموده است؛ به باور او تمدن برابر با واقعیت‌های اجتماعی و فرهنگ برابر با ارزش‌های اجتماعی است (پهلوان، ۱۳۸۸: ۳۶).

به نظر می‌رسد با توجه به تفاوت معنایی فرهنگ و تمدن، هم‌معنا دانستن این دو واژه با هر دو تفسیر آن سخنی مخدوش و ناپذیرفتنی است؛ ضمن اینکه استقلال معنایی فرهنگ و تمدن بدون تصور هرگونه ارتباط و پیوستگی میان آن دو، دیدگاهی مقبول و صائب نخواهد بود؛ بنابراین، باید گفت هر چند تمدن هویتی مستقل از فرهنگ، و مفهومی ناهمسان با آن دارد، ولی نباید موجب این شود که فرهنگ و تمدن را همچون دو جزیره جدا از هم تصور کنیم که هیچ‌گونه ارتباط و پیوستگی و دادوستدی میان آن‌ها وجود نداشته باشد؛ چراکه

برپایه تفسیر درست از ناهمسانی، فرهنگ‌ها که چون روح و باطن تمدن‌ها هستند، عامل اصلی در شکوفایی یا فروپاشی تمدن‌ها به‌شمار می‌روند؛ در حقیقت تمدن، بدون فرهنگ پویا نه پا می‌گیرد و نه می‌پوید؛ تمدن بدون مبنا و زمینه قبلی پدید نخواهد آمد؛ مبنای تمدن و نیروی حرکت‌دهنده آن فرهنگ است؛ این فرهنگ است که جامعه را به پیش می‌برد؛ به آن اوج بخشیده و به مرحله‌ای می‌رساند که با یک رخداد با یک جرقه و یا یک تکان شدید تمدنی از دل خاک سر بر می‌آورد؛ افزون‌براین، فرهنگ هویت‌بخش به تمدن‌ها و وجه متمایزکننده آن‌ها از یکدیگر نیز به‌شمار می‌رود؛ یعنی این فرهنگ است که به مبنای قضاوت انسان‌ها درباره یک تمدن شکل می‌دهد.

از دیگر سو تمدن تجلی‌بخش و پدیدآورنده فرهنگ در گستره جامعه است؛ یعنی ارزش‌ها، باورها و اعتقادات برای نهادینه شدن و فراگیری خود؛ نیازمند به سازوکارها و بسترهای عینی مناسبی هستند که آن را تمدن می‌نامند؛ افزون بر اینکه پیشرفت تمدن و ثبات آن پایه‌های فرهنگ را استوار می‌سازد، زوایای آن را می‌گستراند و در آفرینندگی آن نقشی ژرف و گسترده داشته، حرکت فرهنگی پر توان و پرهیمنه‌ای در جامعه پدید می‌آورد و در فرایند متقابل هریک سبب بالندگی و پیشرفت دیگری می‌شود؛ درحقیقت پس از پدید آمدن تمدن، فرهنگ و تمدن در دادوستد با یکدیگر پیش می‌روند فرهنگ در تمدن شکوفا، شکوفا می‌شود و رشد می‌کند و هم تمدن در دامن فرهنگی قوی، توانا و بالنده در مسیر تکامل قرار می‌گیرد.

۲. شناخت تمدن با بیان مؤلفه‌ها و شاخصه‌ها

ویل دورانت در صفحه‌های آغازین و در نخستین جملات اثر بزرگ خود مشرق‌زمین، گاهواره تمدن می‌نویسد: «تمدن به شکل کلی آن عبارت است از نظم اجتماعی که در نتیجه وجود آن، خلاقیت فرهنگی امکان‌پذیر می‌شود و جریان پیدا می‌کند» (دورانت، ۱۳۷۰، ج ۱: ۳).

علامه جعفری نیز در تعریف و تحلیلی که درباره چستی تمدن ارائه نموده، به گونه‌ای موضوع نظم و هماهنگی در روابط میان انسان‌ها را مورد تأکید قرار داده است؛ وی نخست مهم‌ترین دیدگاه‌ها در تعریف تمدن را دو نظریه بنیادین مبتنی بر انسان‌محوری و قدرت‌محوری

دانسته (جعفری، ۱۳۸۵، ج ۵: ۱۲) و سرانجام با پذیرش نظریه انسان‌محور در تعریف تمدن می‌نویسد: «تمدن عبارت است از برقراری آن نظم و هماهنگی در روابط انسان‌های یک جامعه که تصادم‌ها و تزاخم‌های ویرانگر را منتفی ساخته و مسابقه در مسیر رشد و کمال را قائم‌مقام آن‌ها بنماید، به طوری که زندگی اجتماعی افراد و گروه‌های آن جامعه موجب بروز و به فعلیت رسیدن استعداد‌های سازنده آنان بوده باشد» (جعفری، ۱۳۸۵، ج ۱۶: ۲۳۴).

پاتریک نولان و گرهارد لنسکی نیز در تعریف تمدن می‌نویسند: تمدن نوعی نظام اجتماعی و فرهنگی پیشرفته است که به طور معمول به فرهنگ‌ها و جامعه‌هایی اختصاص می‌یابد که دارای خط و نوشتار و جامعه‌های شهری باشند (نولان و لنسکی، ۱۳۸۰: ۵۹۵). علی اکبر ولایتی نیز در تعریف خود از تمدن، پذیرش نظم اجتماعی را یکی از مؤلفه‌های بنیادین در مفهوم تمدن برشمرده و یادآور می‌شود: «به طور کلی، این مفهوم اساسی را می‌توان چنین تعریف کرد: تمدن، حاصل تعالی فرهنگ و پذیرش نظم اجتماعی است؛ یعنی خروج از مرحله بادیه‌نشینی و گام‌نهادن در شاهراه نهادینه‌شدن امور اجتماعی» (ولایتی، ۱۳۸۴: ۱۹).

همان‌گونه که ملاحظه می‌شود در تعریف‌های پیش‌گفته و تعریف‌های ارائه شده از این دست از سوی برخی پژوهشگران این حوزه (جان‌احمدی؛ ۱۳۸۶: ۲۵؛ دمیرچی، ۱۳۸۹: ۲۰)، تمدن به معنای نظم اجتماعی یا مفاهیمی مشابه آن معرفی شده است. حال آنکه باید گفت گرچه میان این دو مفهوم یعنی تمدن و نظم اجتماعی در مباحث تمدنی به گونه‌ای پیوند ارتباط وجود دارد؛ ولی نظم اجتماعی نه به معنای تمدن، بلکه همچون مؤلفه و شاخصه‌ای بنیادین در شکل‌گیری، بسط و توسعه تمدن مطرح است؛ ضمن اینکه باید اذعان نمود پذیرش نظم اجتماعی از سوی افراد، بیان‌گر تمام حقیقت و واقعیت تمدن نیست؛ چراکه مؤلفه‌ها و شاخصه‌های دیگری در این موضوع دخالت داشته و تعریف تمدن به «نظم اجتماعی» تعریف شیء به اخص اجزاء آن خواهد بود.

۳. تمدن به معنای مجموعه دستاوردهای مادی و معنوی

تمدن در اندیشه برخی پژوهشگران حوزه مسائل تمدنی به مجموعه دستاوردها و

اندوخته‌های مادی و معنوی تعریف شده است؛ از جمله این افراد دکتر شریعتی است که در تعریف تمدن می‌نویسد:

تمدن به معنای کلی عبارت است مجموعه ساخته‌ها و اندوخته‌های معنوی و مادی جامعه انسانی. وقتی می‌گوییم ساخته‌های انسانی، مقصود آن چیزی است که در طبیعت در حالت عادی وجود ندارد و انسان آن را می‌سازد. انسان دو نوع تمدن می‌سازد: یک وقت صندلی می‌سازد؛ این تمدن مادی است و یک وقت هم شعر می‌سازد؛ این تمدن معنوی است (شریعتی، ۱۳۸۴، ج ۱: ۷).

محمد قراگوزلو نیز در مقاله پژوهشی خود با عنوان «خطوط گسل در نظریه برخورد تمدن‌ها» این فهم از تمدن را مورد تأیید قرار داده و خاطر نشان می‌کند: در یک تعریف دم‌دستی و ساده می‌توان گفت [و پذیرفت] که تمدن مجموعه‌ای از کاروندها و دستاوردهای مادی و معنوی است که انسان‌ها در جهت شکوفاسازی و در مسیر سامان دادن به زندگی خویش ایجاد می‌کنند. بر این باور هر تمدنی با یک تفکر اساسی شکل می‌گیرد و با زوال آن تفکر رو به اضمحلال و انحطاط می‌گذارد (قراگوزلو، ۱۳۷۸: ۱۱۷).

این برداشت از معنای تمدن در چهارچوب‌های مفهومی همانند و با گزاره‌هایی متفاوت از آنچه بیان شد نیز ارائه شده است؛ چنان‌که هر سکوتس بر این باور است که: تمدن عبارت است از مجموعه دانش‌ها، هنرها و فنون، آداب و سنن، تأسیسات و نهادهای اجتماعی که در پرتو ابداعات و اختراعات و فعالیت‌های افراد و گروه‌های انسانی طی قرون و اعصار گذشته توسعه و تکامل یافته و در تمام قسمت‌های یک جامعه و یا چند جامعه، که با هم ارتباط دارند، رایج است؛ مثل تمدن مصر، تمدن یونان، تمدن ایران و هر کدام دارای ویژگی‌هایی است که به عوامل جغرافیایی و تاریخی و فنی خاص خود بستگی دارد (روح‌الامینی، ۱۳۶۵: ۴۹).

مالک بن نبی متفکر الجزایری در تعریف خود از تمدن می‌نویسد: «تمدن مجموعه‌ای از عوامل مادی و معنوی است که زمینه را برای جامعه به گونه‌ای فراهم سازد که هر عضوی از اعضای آن بتواند از همه وسایل و بسترهای اجتماعی ضروری برای پیشرفت بهره‌مند شود» (بن نبی، ۲۰۰۲م: ۵۰). به تعبیر لیتتون نیز تمدن عبارت از، «مجموعه اعمال و آدابی است

که در هر جامعه افراد از بزرگ‌تران خود فرا می‌گیرند و به نسل جوان تحویل می‌دهند» (لینتون، ۱۳۷۸: ۳).

۴. تمدن به معنای پیشرفت و توسعه

یکی دیگر از قالب‌های معنایی مفهوم تمدن که توجه گروهی از پژوهشگران تمدنی را برانگیخته، تمدن به معنای پیشرفت و توسعه است؛ چنان‌که آرنولد توین بی در این باره می‌گوید: «تمدن حرکت است، نه سکون؛ سفر است، نه توقف؛ همه تمدن‌های بشری نوعی تکاپوی بزرگ انسان‌ها بر پایه مناسبات انسان است برای دستیابی به نوعی حیات روحی بالاتر از سطح بشریت صرف» (انسانیت بدوی و غیرمتمدن) (نجفی، ۱۳۹۱: ۲۱۹).

البته، وجود تعریف‌ها و تعبیرهای گوناگون و متنوع از پیشرفت و توسعه ضمن اینکه زمینه ارائه مدل‌ها، آموزه‌ها و دیدگاه‌های گوناگون را در این باره فراهم نموده، به تنوع در فهم معنای تمدن نیز انجامیده است. مطابق یک فهم از معنای توسعه، توسعه و پیشرفت، در جهان کنونی و در مفهوم امروزی آن بیشتر ناظر به توسعه مادی و اقتصادی است که توسعه فرهنگی، آموزشی، سیاسی و... را نیز به خدمت می‌گیرد.

در جهان امروز، بسیاری توسعه را عبارت از «رشد کمی و کیفی امکانات مادی و رفاه جامعه» می‌دانند و آن را واقعیتی مادی و ذهنی که در رویکردهای گوناگون زندگی اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی آثار مشخصی بر جای می‌گذارد، تعریف می‌کنند (منصوری، ۱۳۷۴: ۱۳-۱۴) و بر پایه همین فهم از معنای توسعه و پیشرفت، تمدن و مدنیت را تعریف نموده و آن را منحصر در نمودهای عینی و خارجی آن، مانند ساختمان‌های عالی و وسایل تسلط بر طبیعت، کاستن از بیماری‌ها و... دانسته‌اند.

به گفته فخرالدین حجازی از نگاه جامعه‌شناسان، تمدن به معنای حالتی مترقی است که ملت‌ها در پرتو آن تحت تأثیر دانش‌های جدید و مترقی قرار می‌گیرند؛ یعنی تمدن نهایت ترقی ملت‌هاست به سوی وصول به مقام بلند علمی و فنی (حجازی، ۱۳۵۰: ۱۹).

منیر بعلبکی نیز بر این باور است که تمدن یا حضاره یا مدینه، مرحله‌ای از مراحل تطور جوامع بشری است که ممیزه‌اش از یک‌سو، انهدام بربریت و توحش، سلوک عقلانی و

بهره‌برداری از امکانات طبیعی و بشری تا سرحد امکان است و ازسوی دیگر، پیشرفت علوم، شکوفایی ادبیات و هنرها و گسترده‌گی و تعالی نظرگاه‌های انسانی و پیچیدگی سازمان اجتماعی (البعلبکی، ۱۹۸۰، ج ۳: ۲۸).

لیکن چنین برداشتی از معنای توسعه و پیشرفت و پیرو آن، از مدنیت انسان‌ها و جوامع، گویای وجود بیماری اجتماعی است و از یک نگاه فروکاسته و تک‌بعدی به حقیقت انسان ناشی شود؛ چراکه برپایه این برداشت، انسان متمدن به معنی درستکار، منصف و یا راستگو نیست؛ بلکه انسانی است که در زمینه تجارت، کشاورزی، هنر و به‌صورت کلی در مظاهر عینی تمدن پیشرفت کرده است، و این از نگاه ما نقص بزرگی است؛ چراکه انسان دارای دو جنبه است: یکی جسم، و یکی روح، نه جسم تنهاست، و نه روح تنها، و در نتیجه چنانچه بخواهد به سعادت زندگی برسد به هر دو کمال، و هر دو سعادت نیازمند است؛ هم مادی و هم معنوی (طباطبائی، ۱۴۱۷، ج ۱: ۳۱۹ - ۳۲۰).

از سویی دیگر آیا تنها اعتلای روحی و پیشرفت معنوی و اخلاقی را می‌توان تمدن نامید و جامعه متمدن را جامعه‌ای پیشرفته به‌لحاظ معنوی و اخلاقی دانست؟ در پاسخ باید گفت خیر! زیرا برون‌داد این‌گونه جوامع، چهره‌ای کریه و بازتاب تصویری کاریکاتوری از آن‌ها خواهد بود؛ بنابراین، باید اذعان نمود تمدن به معنای توسعه و پیشرفت مادی و معنوی است؛ آری چنانچه تقابلی میان پیشرفت مادی و معنوی روی دهند، و بنا بر گزینش یکی از آن‌دو، خواهیم گفت توسعه معنوی مقدم بر توسعه مادی است، ولی مطلوب نهایی یک انسان از تمدن پیشرفت همه‌جانبه است.

براین پایه دو تعریف بنیادین از تمدن و مدنیت می‌توان ارائه نمود: «نخست، تعریفی است که استعدادهای انسانی را در جهت تکامل ابزار تولید و تکامل عقل ابزاری و دستاوردهای آن می‌بیند؛ در این تعریف، جوامعی که در بعد مادی و ابزارسازی، انسان را در حد متکاملی تجهیز کرده‌اند، متمدن نامیده می‌شوند؛ این تعریف ناظر بر تکامل ابعاد غریزی حیوانی و تکامل شیوه ارضای این غرایز و نیازهاست؛ دوم - تعریفی که کمتر مورد توجه است - مدنیت انسانی را نه تابعی از تنها پیشرفت تکنیک و تکنولوژی و علم مادی، که

عمدتاً ناظر بر روابط انسانی، اخلاقی و معنوی در جامعه می‌داند و از همین منظر و با همین سنجه، چگونگی اوج یا افول و بودن یا نبودن تمدن در یک جامعه را ارزیابی می‌کند و البته به وجود روابط انسانی، دینی و معنوی به مثابه تنها شاخص بسنده نکرده، رشد دستاوردهای مادی را - البته در سایه و در پی دستاوردهای معنوی - نیز مورد توجه قرار می‌دهد (خاکرند، ۱۳۹۰: ۷۵).

این آن چیزی است که اندیشمند ژاپنی، فوکوتساوا یوکیچی، در برجسته‌ترین کار علمی و فلسفی‌اش یعنی نظریه تمدن (Bummeriron no gairyaku) مطرح کرده است؛ وی پس از بیان حالت‌ها و نمونه‌های چهارگانه برای پیشرفت و تمدن، می‌افزاید:

در هیچ‌یک از مثالهای بالا نمی‌توان گفت این مردمان به تمدن رسیده‌اند. پس تمدن به چه معناست؟ من می‌گویم که تمدن هم به دسترسی به رفاه مادی و هم به اعتلای روح بشری اشاره دارد؛ هم به معنای فراوانی نیازمندی‌های روزانه است و هم به معنای احترام گذاشتن به پالایش بشری. اگر تنها بخش نخست برآورده شود آیا می‌توان آن را تمدن نامید؟ هدف زندگی تنها در لباس و غذا خلاصه نمی‌شود، اگر هدف انسان همین بود، نمی‌توان او را از مورچه یا زنبور متفاوت دانست؛ از سوی دیگر آیا اعتلای روحی به تنهایی را می‌توان تمدن نامید؟ در آن صورت هرکس می‌بایست به سان بن هور^۱ باشد که در کلبه‌ای ساده می‌زیست و فقط با آب زنده بود...، از این رو باید جنبه‌های مادی و معنوی هر دو وجود داشته باشند تا بتوان از تمدن سخن گفت؛ از این گذشته برای رفاه مادی و پالایش روحی انسان نمی‌توان حدی متصور شد؛ منظور از رفاه مادی و پالایش روحی حالتی است که در آن هر دو جنبه واقعاً پیشرفت کند. و منظور از تمدن، هم پیشرفت و رفاه مادی است و هم پیشرفت پالایش انسان.

البته، وی در ادامه یادآور می‌شود از آنجاکه آنچه رفاه مادی و پالایش را میسر می‌سازد معرفت و فضیلت است، تمدن در نهایت به معنای پیشرفت معرفت و فضیلت انسان است (یوکیچی، ۱۳۷۹: ۱۲۲ - ۱۲۴)؛ از این رو وی در تعریف تمدن بر این باور است که تمدن ممکن است هم معنایی گسترده و هم معنایی محدود داشته باشد: تمدن به معنای محدود آن

یعنی تنها افزایش آنچه که انسان مصرف می‌کند و تجملات ظاهری که به ضرورت‌های روزانه زندگی افزوده می‌شوند؛ تمدن به معنای گسترده آن یعنی نه تنها رفاه درزمینه ضرورت‌های روزانه است، بلکه همچنین پالایش معرفت و پرورش فضیلت به گونه‌ای است که زندگی بشری را به مرتبه‌ای بالاتر بکشد (همان: ۱۱۹).

المیدانی در تعریف خود از تمدن پیشرفت همه‌جانبه را مورد لحاظ قرار داده و خاطر نشان می‌کند:

معنای اصطلاحی تمدن بسیار وسیع است، به گونه‌ای که شامل رشد و پیشرفت انسانی در همه ابعاد آن اعم از امور مادی و معنوی و فردی و اجتماعی می‌شود؛ از پیشرفت وسائل زندگی و رفاه انسان و لذات حسی تا همزیستی و امنیت و آرامش و تا برقراری رابطه صحیح فرد و اجتماع با خالق هستی و آنچه مربوط به سعادت اخروی بشریت است (حنبکه‌المیدانی، ۱۴۱۸: ۱۹ - ۲۰).

۵. نظریه نهایی

هرچند توصیف تمدن با گزاره‌هایی مشخص دشوار می‌نماید، اما با توجه به مجموع دیدگاه‌های ارائه شده در کتاب‌های لغت و در اندیشه نظریه‌پردازان تمدنی شاید بتوان به دریافتی جامع از تمدن رسید. دانستیم ترادف معنایی فرهنگ و تمدن و ناهمسانی آن‌ها با یکدیگر بدون هرگونه ارتباط و پیوستگی و نیز تعریف تمدن در قالب بیان مؤلفه‌ها و شاخصه‌های آن، سخنی مخدوش و غیرقابل پذیرش است؛ از این رو، افزون بر معنای لغوی ما هستیم و دو معنا برای تمدن: ۱. توسعه و پیشرفت همه‌جانبه؛ ۲. مجموعه دستاوردهای مادی و معنوی افراد یک جامعه، هر یک از این دو معنا با توجه به رویکرد ما به مباحث تمدنی، تعریفی درست و پذیرفتنی است.

توضیح اینکه برخی پژوهشگران گستره تمدن، همچون نظریه‌پردازان و برخی دانشمندان علم الاجتماع با نگاه به سمت آینده، و از منظری پیشینی به مباحث تمدنی روی نموده و از تمدن و چگونگی شکل‌گیری آن سخن به میان آورده‌اند؛ این گروه، پیش از آنکه نطفه‌ای به نام تمدن منعقد شده و سکه‌ای به نام آن زده شود، غالباً با انگیزه طراحی و بنای تمدنی نوین و یا تنها برای آشنایی با جوامع متمدن و پژوهش پیرامون آن‌ها، تعریف خود از واژه تمدن را

بیان نموده‌اند. تأمل در این‌گونه دیدگاه‌ها حاکی از آن است که تمدن از این منظر فکری، هماهنگ با معانی یاشده در کتاب‌های لغت، به معنای توسعه و پیشرفت می‌باشد. در حقیقت، تمدن‌سازی به معنای حرکت جامعه به سمت متمدن شدن، و ایجاد جامعه متمدن یعنی شکل‌گیری جامعه پیشرفته و توسعه یافته خواهد بود.

گروهی دیگر همچون باستان‌شناسان و تاریخ‌پژوهان، به اقتضای تخصص و حوزه مطالعاتی خود، از منظری پسینی و در واقع پس از شکل‌گیری حقیقتی به نام تمدن به اظهار نظر درباره مباحث تمدنی پرداخته و از این زاویه برداشت خود از تمدن را در چهارچوب تعاریفی بیان نموده‌اند؛ در واقع تمدن از این منظر به معنای مجموعه دستاوردها و اندوخته‌های مادی و معنوی افراد یک جامعه است.

باتوجه به اینکه مسئله اصلی و بنیادین این پژوهش واکاوی مفهوم «تمدن نوین اسلامی» است، از منظری پیشینی به مباحث تمدنی پرداخته‌ایم؛ بنابراین تمدن از این منظر به معنای پیشرفت و توسعه همه‌جانبه خواهد بود؛ هرچند این پیشرفت و توسعه نیز دستاوردهایی را برای جوامع متمدن به همراه خواهد داشت.

معناشناسی نوین اسلامی و نسبت آن با تمدن

تاکنون درباره چگونگی پیدایی تمدن و چیستی آن به فراخور حال و مقام به اختصار سخن گفته و تلاش شد با تأمل در مجموع دیدگاه‌های ارائه شده در این زمینه، مفهومی جامع از تمدن به دست دهیم؛ لیکن این همه مطلب و مطلوب این پژوهش نیست؛ چراکه تمدن در پژوهش حاضر مقید و متصف به پسوند «نوین» و «اسلامیت» است؛ از این رو در گام بعدی باید مشخص نمود که مقصود از نوین بودن تمدن چیست؟ و مراد از اسلامیت آن کدام است؟

هرچند برخی واژه‌شناسان به این تصور که پسوند «ین» به صفت مطلق ملحق نمی‌شود، واژه «نوین» را صحیح و فصیح نمی‌دانند اما باید دانست که پسوند یادشده به صفاتی که دارای تضاد و تقابل هستند ملحق می‌گردد؛ مانند زیرین، زبرین و...، بنابراین، چون «نو» در مقابل «کهنه» است کاربرد مزبور (نوین) نیز صحیح خواهد بود (معین، ۱۳۶۰: ۴۸۶۰)؛

به‌هرحال در کتاب‌های لغت برخی معانی همچون تازه، جدید و دارای حالت یا کیفیت نو برای واژه «نوین» بیان شده است (همان؛ انوری، ۱۳۸۱، ج ۸: ۸۰۴۶).

ولی واقعاً جدید بودن و برخورداری از حالت و کیفیت نو در تمدن به چه معناست؟ پرواضح است که نوین بودن تمدن، نخست، گویای ناهمگونی آن با تمدن‌های پیش و کنونی است؛ ولی به‌نظر می‌رسد جهت‌گیری نخست و عمده این تغایر در تمدن نوین از دو جهت قابل تأمل باشد؛ زیرا ممکن است نوین بودن و ناهمگونی تمدن در سنجش با تمدن اسلامی پیشین مورد ملاحظه قرار بگیرد؛ و این امکان هم وجود دارد که این تغایر نه نسبت به تمدن‌های گذشته و پیشین، بلکه نسبت به تمدن غالب موجود، یعنی تمدن غرب، مدنظر باشد. باوجوداین وصف شدن تمدن نوین با ویژگی اسلامیت، یعنی «تمدن نوین اسلامی» در خور تأمل و دقت نظر بیشتری در این مسئله است؛ از آنجاکه وصف اسلامیت برای تمدن نوین نه قیدی توضیحی، بلکه وصف و قیدی احترازی به‌شمار می‌رود، ازاین‌رو، بی‌گمان مقصود از تمدن نوین، نه تنها در تغایر، بلکه در تقابل و در عرض تمدن غرب خواهد بود؛ چراکه هرچند ممکن است تمدن نوین اسلامی از برخی دستاوردهای تمدن غرب بهره‌مند شود؛ اما به خاطر اختلاف در مبانی و غایات این تغایر، به تقابل آن دو دست‌کم در گستره اندیشه و نظر خواهد انجامید.

اما تمدن نوین اسلامی در پیوند با تمدن اسلامی پیشین - چه قائل به احیا و بازیابی و چه قائل به تولد تمدنی جدید بر مبنای آموزه‌های اسلامی باشیم - جدید و نو خواهد بود؛ چراکه این تمدن، دست‌کم، با رها کردن کاستی‌ها و ضعف‌های تمدن پیشین، در پی ارائه الگوهای جدید و کارآمدتر مطابق با مقتضیات زمانی و مکانی می‌باشد.

بنابراین تمدن نوین اسلامی از دو جهت نو و جدید خواهد بود: ۱. از این جهت که این تمدن پس از ظهور تمدن مادی گرای غرب و انفعال چندصدساله جهان اسلام در برابر آن، تجربه جدیدی است و از قابلیت خودنمایی و تقابل؛ آن تمدن برخوردار بوده و به‌همین دلیل تمدنی نو در برابر تمدن مغرب‌زمین - که در حال تبدیل شدن به تمدنی کهنه هست - به‌شمار می‌آید؛ ۲. از جهت الگوهای جدیدی که ساخت این تمدن به همراه داشته و با

الگوهای تمدن اسلامی به انحطاط کشیده شده تفاوت دارد؛ هرچند همین الگوهای نو نیز بر اصولی ثابت و ریشه دار در سنت کهن اسلامی مبتنی است.

نتیجه

جدید و نوپا بودن، ابهام و پیچیدگی معنایی و... تک واژگانی هستند که در تبیین مفهوم تمدن، بسیار گفته و شنیده می‌شود؛ باوجوداین، فهم معنای آن جزء آغازین گام‌ها و روزنه ورود به هر بحث و سخنی در باب تمدن به‌شمار می‌آید؛ ازاین‌رو، پژوهش حاضر عهده‌دار آن است که با تأمل در مجموع دیدگاه‌های ارائه‌شده درباره تمدن، ضمن واکاوی چیستی تمدن، حقیقت دو وصف نوین و اسلامیت و نسبت آن با تمدن را در «تمدن نوین اسلامی» تبیین نماید.

مفهوم تمدن از حیث معناشناختی، به علت وجود رویکردهای خاص که بیشتر، ناشی از تکرر حوزه مطالعاتی پژوهشگران مباحث تمدنی است، دارای معانی گوناگونی می‌باشد که مجموع آن‌ها را با اندکی چشم‌پوشی می‌توان ذیل چهار عنوان و مقوله کلی دسته‌بندی نمود. فهم تمدن از دریچه ارتباط فرهنگ و تمدن، یا از طریق بیان مؤلفه‌ها و شاخصه‌ها دو مقوله‌ای است که به خاطر خلل و نقصان‌های موجود در آن مخدوش بوده و پذیرفتنی نیست؛ تعریف تمدن به پیشرفت و توسعه همه‌جانبه و نیز مجموعه دستاوردهای مادی و معنوی - که از سوی برخی پژوهشگران عرصه تمدن ارائه شده است - با توجه به اختلاف منظر و زاویه دید آن‌ها به این مسئله می‌تواند صحیح و صائب باشد؛ چراکه گروهی از منظری پیشینی به مباحث تمدنی نظر نموده، همچنان‌که برخی دیگر از منظری پسینی و بعد از ایجاد حقیقتی به نام تمدن به تبیین چیستی آن پرداخته‌اند. ضمن اینکه تعریف تمدن به پیشرفت و توسعه، با معنای لغوی این واژه نیز هماهنگ می‌باشد.

در پاسخ این پرسش که «مقصود از نوین بودن تمدن چیست و مراد از اسلامیت آن کدام است؟» باید گفت نوین بودن تمدن حاکی از گونه‌ای غیریت با تمدن‌های سابق و حاضر است که عمدتاً مراد از این تغایر، غیریت با تمدن پیشین اسلامی و تمدن غالب موجود، یعنی تمدن غرب می‌باشد؛ البته تغایر تمدن نوین به خاطر وصف اسلامیت که منجر به

اختلاف با تمدن غرب در مبانی و غایات می‌شود، درنهایت به تقابل در اندیشه و نظر با آن تمدن می‌انجامد؛ همچنان‌که با تمدن پیشین اسلامی نیز به‌خاطر طرح مسائلی نو در قالب تقریری جدید از تمدن، خود را می‌نماید.

کتابنامه

- ابراهیم، مصطفی و جمعی از نویسندگان (۱۴۱۰ ه.ق). المعجم الوسیط، استانبول، دارالدعوه.
- ابن‌ابی‌زینب، محمدبن ابراهیم، معروف به نعمانی (۱۳۹۷). الغیبة، تهران، نشر صدوق.
- ابن‌منظور، محمدبن مکرم (۱۴۱۴ ه.ق). لسان العرب، بیروت، دار صادر.
- انوری، حسن (۱۳۸۱). فرهنگ بزرگ سخن، تهران، سخن، ج ۸.
- آذرنگ، عبدالحسین (۱۳۹۰). تاریخ تمدن، تهران، کتابدار.
- آشوری، داریوش (۱۳۸۰). دانشنامه سیاسی، تهران، مروارید.
- آوتویت، ویلیام و تام باتامور (۱۳۹۲). فرهنگ علوم اجتماعی قرن بیستم، ترجمه حسن چاوشیان، تهران، نی.
- بعلبکی، رمزی منیر (۱۹۸۰ م). موسوعة المورد، بیروت، دارالعلم دارللملین.
- بن‌نبی، مالک (۲۰۰۲ م). مشکلة الافکار فی العالم الاسلامی، ترجمه عمر مسقاوی، دمشق، دارالفکر.
- پهلوان، چنگیز (۱۳۸۸). فرهنگ و تمدن، تهران، نی.
- توسی، موریزو (۱۳۷۷). تنوع‌های فرهنگی و منشأ تمدن‌های اولیه، چیستی گفتگوی تمدن‌ها (مجموعه مقالات)، تهران، سازمان مدارک فرهنگی انقلاب اسلامی.
- جان‌احمدی، فاطمه (۱۳۸۶). تاریخ فرهنگ و تمدن اسلامی، قم، معارف.
- جعفری، محمدتقی (۱۳۸۵). ترجمه و تفسیر نهج‌البلاغه، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ج ۵ و ۱۶.
- جوهری، اسماعیل بن حماد (۱۳۷۶ ه.ق). الصحاح: تاج اللغة و صحاح العربیة، بیروت، دار العلم للملأین.
- حجازی، فخرالدین (۱۳۵۰). نقش پیامبران در تمدن انسان، تهران، مؤسسه انتشارات بعثت.
- حنبکه‌المیدانی، عبدالرحمان حسن (۱۴۱۸ ه.ق). الحضارة الاسلامیة، دمشق، دارالقلم.
- خاکرند، شکرالله (۱۳۹۰). سیر تمدن اسلامی، قم، مؤسسه بوستان کتاب.
- خواج‌نصیرالدین طوسی، محمدبن محمد (بی‌تا)، اخلاق ناصری، تهران.
- دانیل، گلین (۱۳۶۳). تمدن‌های اولیه و باستان‌شناسی خاستگاه آن‌ها، ترجمه‌هایده معیری، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.

دمیرچی، شهاب‌الدین (۱۳۸۹م). «تاریخ فرهنگ و تمدن اسلامی» (ویژه علوم پزشکی)، قم، معارف. دورانت، ویل (۱۳۷۰). تاریخ تمدن مشرق‌زمین، گاهواره تمدن، ترجمه احمد آرام، تهران، انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی.

دهخدا، علی‌اکبر (۱۳۴۳). لغت‌نامه، زیر نظر: محمد معین، تهران، سیروس.

راغب اصفهانی، حسین بن محمد (۱۴۱۲ ه.ق). مفردات ألفاظ القرآن، بیروت، دارالقلم.

روح‌الامینی، محمود (۱۳۶۵). زمینه فرهنگ‌شناسی، تهران، عطار.

روشه، گی (۱۳۷۰). کنش اجتماعی، ترجمه هما زنجانی‌زاده، مشهد، دانشگاه فردوسی.

شریعتی، علی (۱۳۷۸). تاریخ تمدن، تهران، قلم.

طباطبائی، محمدحسین (۱۴۱۷ ه.ق). المیزان فی تفسیرالقرآن، قم، دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین.

عمید، حسن (۱۳۶۳). فرهنگ پارسی عمید، تهران، امیرکبیر.

قراگوزلو، محمد (۱۳۷۸). فصلنامه «خطوط گسل در نظریه برخورد تمدن‌ها» فصلنامه قبسات، س ۴، ش ۱۴، زمستان، ص ۱۱۲-۱۴۷.

کرمی قهی، محمدتقی و همکاران (۱۳۸۶). جستاری نظری در باب تمدن، قم، پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.

کوش، دنی (۱۳۸۱). مفهوم فرهنگ در علوم اجتماعی، ترجمه فریدون وحید، تهران، سروش.

لوکاس، هنری (۱۳۸۲). تاریخ تمدن، ترجمه عبدالحسین آذرنگ، تهران، مؤسسه کیهان.

لینتون، رالف (۱۳۷۸). سیر تمدن، ترجمه پرویز مرزبان، تهران، علمی و فرهنگی.

معین، محمد (۱۳۶۰). فرهنگ فارسی، تهران، امیرکبیر.

منصوری، جواد (۱۳۴۷). فرهنگ استقلال و توسعه، تهران، وزارت خارجه.

نجفی، موسی (۱۳۹۱). تفکر و تمدن: تأملی در تمدن نوین اسلامی، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

نولان، پاتریک و گرهارد لنسکی (۱۳۸۰). جامعه‌های انسانی، ترجمه ناصر موفقیان، تهران، نی.

ولایتی، علی‌اکبر (۱۳۸۴). فرهنگ و تمدن اسلامی، قم، دفتر نشر معارف.

هانتینگتون، ساموئل (۱۳۸۰). تمدن‌ها و بازسازی نظام جهانی، ترجمه مینو احمد سرتیپ، تهران، کتاب‌سرا.

_____ (۱۳۷۴). نظریه برخورد تمدن‌ها، تهران، مؤسسه چاپ و انتشارات وزارت خارجه.

یوکیچی، فوکوتساوا (۱۳۷۹). نظریه تمدن، ترجمه چنگیز پهلوان، تهران، گیو.